



حکمت خدای حکیم اقتضا می‌کند که تمام شئون پیامبر - به جز نبوت که به حضرتش ختم شد - به جانشینان بحقّ او منتقل شود. و آنان، هر یک در زمان خود، در جایگاه سید المرسلین بنشینند و به تبیین مجملات کتاب الله بپردازند. این حکمت الاهی را پیامبر، با حدیث متواتر ثقلین، به امت ابلاغ فرمود و هدایت فرد و جامعه را تا قیام قیامت، در گرو تمسک توأمان به دو یادگار گران سنگ دانست: کتاب و عترت.

۸. بدین سان، کلمات پیامبر و جانشینان بحقّ او، مشعل هدایت‌اند برای جهانیان، بل برای جهانها؛ چرا که آنان «حجّة الله علی العالمین» اند. پس گرامی‌ترین یادگاری که می‌توان به آیندگان سپرد، آن کلمات نورانی است. این کاری است که محدثان می‌کنند: گرفتن این امانت از گذشتگان و انتقال آن به آیندگان. ارزش این نور را کسی می‌فهمد که به «ظلمت اندیشه بشری» گرفتار آمده و نارسایی آن را در عرصه تبیین حقایق و حیانی، دیده باشد. چنین کسی می‌تواند در یابد که چرا و چگونه، بزرگمردانی الاهی که نصّ استوار «لایقاس بآل محمد من هذه الأمة أحد» (نهج البلاغه، خ ۲) در وصف آنها راست می‌آید، درباره محدثان خالص و مخلص فرموده‌اند: «خیر الناس بعدنا من ذاکر بأمرنا و دعا إلی ذکرنا.» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴۸)

۹. ثقة الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی رازی، گوهری درخشان در سلسله محدثان است. آن بزرگوار، در زمانی دشوار، گام به میدان نهاد که:
- با آغاز دوره غیبت، ضرورت حفظ و تدوین و تبویت موارث حدیثی دوره ظهور، سخت احساس می‌شد.

- در زمان پر آشوب قرن چهارم و پنجم و در عرصه جدالهای فکری آن روزگار، جای خالی یک مجموعه جامع نظام‌مند مبتنی بر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دیده می‌شد.
- شناخت راویان و محدثان پیشین - به جهت قرب زمانی به آنها - سرمایه‌ای بود که باید به نسلهای بعدی انتقال می‌یافت.

- مکتبهای علمی بغداد و کوفه و قم، هر یک ویژگیهای نیکویی داشتند که استفاده از تجربه‌های مثبت آنها - در اوج شکوفایی شان - همتی بلند و عزمی استوار می‌خواست.

چنین شد که ثقة الاسلام کلینی، فرصت حضور در مکتبهای حدیثی شیعی، به ویژه فرصت درک محضر چهار نایب خاص امام عصر - ارواحنا فداه - را مغتنم شمرد و بیست سال تمام، به گردآوری، ارزیابی، تدوین و تقسیم موضوعی اصول حدیثی راویان نور همت گماشت و مجموعه جاودانه «الکافی» را پدید آورد.

۱۰. اکنون یازده قرن از رحلت آن بزرگمرد می‌گذرد؛ بزرگمردی که «جان بر سر آرمان نهاد و جاودانه شد» و «دسته گلی دماغ پرور» به آیندگان سپرد که هم اکنون نیز همچون نخستین روزهای شکوفایی، تر و تازه و شکوفاست. و به حق، عنوان «خورشید کهکشان فکری شیعه امامیه» را به خود اختصاص داده است.

فصلنامه سفینه، این مناسبت را به فال نیک گرفت تا بخشی از صفحات محدود خود را به این مهم اختصاص دهد؛ چنان‌که پیشتر نیز بخشی از شماره دوم را به معرفی جاودانه کتاب کافی زینت بخشیده بود. این شماره و یکی دو شماره دیگر - که به کافی اختصاص دارد و به مدد اهل علم و پژوهشیان گرامی پدید آمده - گنجی است که بدون رنج، در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. امید است که مقبول طبع بلند و دشوارپسند آنان افتد. همچون گذشته، نظرات، اصلاحات، دیدگاهها و انتقادهای را به جان، پذیراییم و به حکم کلام آسمانی امام صادق علیه السلام «محبوب‌ترین برادران خود» را کسانی می‌دانیم که این گونه نکات را تذکر دهند. و از این تلاش چند ساله، امید می‌بریم که دعای خیر حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - شامل حال پژوهشگران، نویسندگان، ویراستاران، خوانندگان و بهره‌گیران این مجموعه شود.



انسان در عالم اظله و ارواح: بررسی آراء دانشمندان قرن ۱۴ و ۱۵

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: خلقت روح قبل از بدن، یا همراه با حدوث بدن، از مباحثی است که با توجه به روایات خلقت، مورد توجه دانشمندان شیعه قرار گرفته است. در این بخش از سلسله مقالات، آراء و نظرات اندیشمندان قرن ۱۴ و ۱۵ به ترتیب تاریخ، از سید اسماعیل طبرسی نوری تا محمد آصف محسنی با استناد به روایات خلقت، نقل و به اجمال، بررسی شده است. بر این اساس، گروهی به خلقت روح با حدوث بدن، معتقد بوده و روایات تقدم خلقت را تأویل و توجیه کرده‌اند و گروهی به ظواهر این احادیث استناد کرده، تقدم خلقت روح بر بدن را امری عقلی و نقلی برشمرده‌اند.

کلیدواژه: روح / خلقت روح / حدوث بدن / تقدم ذاتی روح /

تقدم خلقت روح / خلقت روح با حدوث بدن



۱. سید اسماعیل طبرسی نوری

ایشان می‌نویسد:

آنچه مستفاد از ظواهر شرع، از اخبار و آیات و بنای علمای متشرّعه است، آن است که نفوس ناطقه انسانیّه تقدّم دارد در خلقت، مرابدان و اجسام عنصریّه را و خلقت هر دو حادث است به حدوث زمانی.

آن گاه در این زمینه، اقوالی نقل می‌کند و از جمله، نظر صدرالدین شیرازی را یادآور می‌شود؛ مبنی بر اینکه خلقت ارواح قبل از ابدان، ضروری مذهب است. سپس می‌نویسد:

بنابراین موافق است (یعنی ملاصدرا) در قول به آنچه بناء اهل شرع و مستفاد از آیات و اخبار است.

طبرسی بعد از ذکر آیات و روایاتی در این باره، می‌نویسد:

و اخبار به این معنا - از تقدّم خلقت ارواح بر اجساد، خصوصاً به ملاحظه اخبار وارده در باب طینت - زیاده از حدّ تواتر است و از آنچه ذکر شد، غنا و کفایت است از آنچه ذکر نشد. (۱۰: ج ۴، ص ۳۶ - ۳۷)

۲. سید حسن حسینی لواسانی (۱۳۳۱هـ.ق)

ایشان هم خلقت ارواح را پیش از ابدان می‌داند و می‌نویسد:

و النفس من بعد خراب البدن و صیورته تراباً أو غیرها، «تبیق» فی عالم البرزخ «کما کانت» كذلك موجودة فی عالم خلق الأرواح «و لما یکن» البدن یومئذ مخلوقاً و لم یکن له عین و لا أثر؛ فإنها حسب المأثور کتاباً و سنّة، خلقت قبل خلقه الدنیا و قبل ایجاد عالم الأجسام بالآلاف من السنین. (۱۵: ج ۲، ص ۲۲۹)

و نفس بعد از ویرانی (پوسیدن) بدن و تبدیل شدنش به خاک یا غیر آن، در عالم برزخ، باقی خواهد بود؛ همچون بقایش در عالم خلق ارواح که در آن هنگام، بدن هنوز خلق نشده و از آن عین و اثری نبود؛ زیرا ارواح از نظر آیات و روایات،

پیش از خلقت دنیا و هزاران سال پیش از ایجاد عالم اجسام، خلق شده‌اند. در اینکه آیات و روایات بر خلقت ارواح پیش از ابدان دلالت دارد، جای بحث و گفتگو نیست و شک و تردیدی در این باره، وجود ندارد؛ اما در اینکه این عالم هزاران سال پیش از خلقت عالم دنیا، بلکه پیش از خلقت عالم اجسام بوده است، جای بحث و تأمل دارد. روایات دلالت دارند که ارواح جسمانی اند و منشأ و مبدأ و ماده آنها هم «ماء» است و «ماء» نخستین مخلوق مادی، مبدأ عالم دنیا و آخرت است (تفصیل این نکته، در جای خود باید بیاید)

۳. شیخ محمد تقی آملی (۱۳۳۶هـ.ق)

ایشان اقوال مهم را درباره نفس، بر می شمرد و می نویسد:

الأول: القول بتقدم وجودها على البدن. وهذا هو المترأى من ظواهر ما ورد في الشريعة من عالم الذرّ و تقدّم الروح على البدن بحسب العوالم النشآت؛ كما لا يخفى على المراجع بها. (۱: ص ۳۴۲)

اول: قول به تقدّم وجود ارواح بر بدن است. و این قول، از ظواهر احادیث دینی مشهود است؛ یعنی احادیثی که بر عالم ذرّ و تقدّم روح بر بدن، دلالت دارد؛ به حسب عوالم و نشآت؛ به طوری که بر آن که بدانها رجوع کند، پوشیده نماند.

ایشان در مورد دیدگاه حکمت متعالیه می نویسد:

الرابع: قول أهل الحكمة المتعالية، شيعية صدر المتألهين، من أنّها جسمانيّة الحدوث و روحانيّة البقاء. و عليه العرفاء الشاخصون و يطابق مع ظواهر من الآيات والأخبار؛ كما لا يخفى على من يتدبر الآية المتقدمة؛ أعني قوله تعالى: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾. (مؤمنون (۲۳) / ۱۴) الظاهر في تحوّل الروح من اللّحم و العظم و غيرها... و هذا القول هو مختار المصنّف في جميع مسطوراته.

چهارم: قول اهل حکمت متعالیه، پیروان صدر المتألهین، است و آن اینکه ارواح،



جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء اند و عارفان بزرگ هم به همین قول عقیده دارند. این قول با ظواهر برخی آیات و اخبار هم مطابقت دارد؛ چنانکه بر کسی که در آیه پیشین، یعنی: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ تدبّر کند، پوشیده نماند. زیرا آیه ظاهر است در تحوّل روح از گوشت و استخوان و غیر آن دو... و این قول، مختار مصنّف (ملاهادی سبزواری) در تمام نوشته‌های اوست.

این کلمات ایشان دلالت دارد بر اینکه قول به جسمانیة الحدوث بودن روح با ظواهر احادیث دینی - که در باب عالم ذرّ و تقدّم ارواح بر ابدان وارد شده - تنافی دارد و در مقابل آن است؛ اگرچه ظواهر برخی از آیات و اخبار هم با آن تطبیق کند.

۴. شیخ محمدحسین فاضل تونی (۱۳۳۹ هـ ش)

ایشان در این زمینه می‌نویسد:

بسیاری از حکما و متکلمین معتقدند که نفس حادث است. افلاطون و پیروانش گفته‌اند که قدیم است. کسانی که نفس را حادث می‌دانند، گویند: با حدوث بدن حادث است. ارسطو و ملاصدرا و برخی دیگر گفته‌اند: به عین حدوث بدن حادث است. و از این جهت است که گفته‌اند: نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است. (۱۳: ص ۳۴۵)

ایشان سپس ادلّه حادث بودن ارواح را آورده و ادلّه افلاطون و پیروانش بر قدم نفوس و ارواح را رد کرده است. اما نکته‌ای که در کلمات ایشان مبهم مانده است، اینکه چرا باید قائلان به حدوث ارواح، منحصر در دو گروه باشند. از نظر آقای فاضل، یک عدّه قائل به حدوث ارواح با حدوث ابدان و عدّه‌ای دیگر قائل به حدوث ارواح، به عین حدوث بدن هستند.

روشن است که در این میان، گروه سوم هم وجود دارد که به ظاهر روایات معتقدند و قول هیچ‌کدام از این دو گروه را قبول ندارند؛ ولی با وجود این، به حدوث ارواح قائل‌اند؛ نه به حدوث ارواح با ابدان، نه به حدوث ارواح به عین حدوث ابدان؛ بلکه به حدوث ارواح پیش از ابدان به دو هزار سال، آن هم نه به حدوث

ذاتی تجرّدی، بلکه به حدوث و تقدّم زمانی.

۵. سید محمد عصّار (۱۳۱۴ هـ ش ۱۳۵۶ هـ ق)

از ایشان، دربارهٔ خلقت ارواح قبل از ابدان و قول به جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن ارواح پرسیده‌اند. وی پس از طرح این پرسشها، به پاسخ آنها می‌پردازد. سؤال این است:

معروف در کلمات علما این است که نفس انسانی، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقااست و چگونه جمع می‌شود بین این کلام با آنچه از اخبار و آیات دلالت دارند به اینکه خلقت ارواح قبل از خلقت اجساد است؟ و چنانچه خلقت نفوس قبل از خلقت اجساد باشد، محلّ آن کجا بوده؟

استاد عصّار در پاسخ می‌نویسد:

حدوث این نفس ناطقه، به حدوث جسم است؛ به این معنا که به مجرد حدوث جسم انسانی، این نفس حادث می‌شود. و همین است که به اعتبار ربطش به نفس کلّی و عقل اوّل به قوس صعودی، ترقّی به مدارج، به استکمالات دارد و همین است که ابدی است و فنا از برای او نیست....

و اما اینکه فرمودید: چگونه جمع می‌شود بین این مطلب با آنچه مدلول اخبار است، از تقدّم خلقت ارواح بر اجساد؟

پس جواب این است که آن عالم - که ارواح بر اجساد، متقدّم است - عالمی است که در طول این عالم است نه در عرض این عالم؛ چه اینکه جمیع ماکان و ما یکون الی یوم القیامة، بر تقرّر و ثبوت به وجود جمعی و حدانی - که به تفصیل، در دار وجود عینی علی سبیل التدریج - محقّق می‌شود، معرّی از زمان و مکان و کیف و کم... و غیر ذلک و سیری از جمیع آثار وجود عینی، تحقّق داشتند. (۱۲): ص ۲۴۷ - ۲۴۹)

این نظریه، در حقیقت، همان نظریهٔ صدرالدین شیرازی و مآلهادی سبزواری است و با آنها تفاوت اساسی ندارد. بنابراین تأملاتی که در مورد آن دو مطرح شد، در اینجا نیز وارد است.



۶. میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۶۵هـ.ق)

ایشان بر خلاف همه فلاسفه و با توجه به نصوص امامان اهل بیت علیهم السلام به عدم تجرّد روح، قائل است و عقیده دارد روح همانند بدن، مادی است و علم و شعور و عقل، خارج از حقیقت اوست. تفاوت روح و بدن فقط در کیفیت و عوارض آن دو است؛ به مانند تفاوت دنیا و آخرت.

فیظهر منها امران: الأوّل: عدم تجرّد الأرواح و أنّها مخلوقة من الطینة... .

الثانی: إنّ الإنسان هو المخلوق السابق لا طینته فقط. (۲: ص ۱۴۴)

از روایات، دو امر ظاهر است: اوّل، عدم تجرّد ارواح و اینکه ارواح از طینت خلق شده‌اند. دوم: اینکه خود انسان مخلوق سابق است؛ نه فقط طینت او.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

إنّ الروح لیست مجردة و البراهین القائمة علی تجرّدها فاسدة. (۲: ص ۱۶۰)

بنابراین، تقدّم ارواح بر ابدان به دو هزار سال - که در روایات به صراحت مطرح شده - از نظر مرحوم میرزای اصفهانی، به همان معنای حقیقی‌اش صحیح است و هیچ شکّ و شبهه‌ای در آن راه نمی‌یابد.

۷. شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۸۶هـ.ق)

ایشان می‌نویسد:

از آنچه بیان گردید و روایاتی که نقل کردیم، ظاهر شد که روح انسان، مجرد - به معنایی که فلاسفه گفته‌اند - نیست؛ بلکه از طینت علّیین یا اعلا علّیین خلق شده؛ و صورت نوعیه و قوی و خیال یا تعقل نیست. مسئله روح و حقیقت آن را مفصّل، در کتاب توحید قرآن بیان نموده‌ایم و صریح روایات است که ارواح مؤمنین و شیعیان از طینت و ماده خلق شده‌اند. چگونه می‌توان حکم به تجرّد یا عین علم و عقل بودن آن نمود؟ و نیز معلوم شد مخلوق سابق در عالم ذرّ، منحصر به طینت و بدن نبوده؛ بلکه انسان در عالم ذرّ، مرکّباً از روح و بدن و عقل خلق شده، به صورت ذرّی. بالجمله، موجود در این عالم، همان انسان است که

به صورت ذری مرکب از روح و عقل و طینت، در عالم ذر و قبل از عالم رحم و نطفه به هزاران سال، خلق شده است. و در عالم ذر، از ارواح اخذ میثاق شده است. (۱۴: ج، ص)

۸. میرزا ابوالحسن شعرانی؛ (۱۳۹۳هـ.ق)

ایشان مانند صدرالدین شیرازی عقیده دارد که تقدّم ارواح بر ابدان، از باب تقدّم عالم مجردات بر مادیّات است و به تعبیر دیگر، تقدّم ذاتی است نه زمانی. مرحوم شعرانی می‌نویسد:

و قبلية الأرواح و المجردات على الأجسام والماديات بالعلية و الطبع... لأننا نرى أن بقاء البدن بسبب الروح لا بالعكس؛ لأنّ الروح يقهر العناصر على الاجتماع على خلاف طبيعتها مدّة طويلة، بحيث لو لم يكن الروح لتداعت إلى الانفكاك و تفرقت فإنه لا يبقى البدن على ما هو عليه بعد الموت البتّة. و العلة للاجتماع لا يمكن أن يكون معلولاً له و إلاّ لدار. و الروح علة الاجتماع لا معلوله؛ و هذا مذهب الإلهيين....

فإن قيل: صرح المتكلمون و الفلاسفة أيضاً بأنّ خلق النفوس بعد حصول الاستعداد للبدن؛ قلنا: التحقيق في ذلك أنّ النفوس الإنسانيّة جسمانيّة الحدوث و روحانيّة البقاء على ما ثبت في محله... فن قال بحدوثها، فإنما مقصوده حدوث النفس من حيث تعلّقها بالبدن و ماورد في الروايات من تقدّمها، فالمراد جهة روحانيّتها. (۱۶: ج، ص ۷، ۱۳۶)

تقدّم ارواح و مجردات بر اجسام و مادیّات، علّی و ذاتی است... چرا که ما می‌بینیم که بقاء بدن با روح است نه عکس آن. زیرا روح، عناصر را بر خلاف طبعشان به مدّت طولانی، بر اجتماع و می‌دارد؛ به گونه‌ای که اگر روح نبود، اجزای آن از هم می‌پاشید و متفرّق می‌شد؛ چرا که بدن بعد از مرگ، به هیچ وجه، به همان حالت خود باقی نمی‌ماند. و علّت اجتماع ممکن نیست معلول

